

## وله

در روز عید وصالش من هم برای رینت  
پوشیده ام بصیرت رنگ مال خراب خود را

## وله

چون شاخ که از میوه بسیار شود خم  
از بار هنر سر دل خرد نیز گراهم

## وله

بهمواری توان خاموش کردن هرزه گویان ر  
صدا گردد بیابان مرگ از همواری صحرا

## فرد

بیست جان پاک را بعد از فنای تن زوال  
از شکست کوزه در دریا چه نقصان آب را

## وله

مرا غیر از بدامت از عبادت بهره نبود  
ز خائیدن کنم مسواک انگشت بدامت را

## وله

ای راز دل چه آمده بر سر زبان بیرون می رود ره ازین کوچه باز کرد  
ایضا

قدر شق قلم گرز هم جدا ما بیم بدست غیر قند راه یک کتاب سخن  
وله

همچو برگس بچمن ز آمدن فصل بهار چشم واهی شود از مقدم مهمان مارا  
وله

مانند شان موم که ریزد شمع آرد شده خانها خراب که سروت بهال شده

## وله

ز بار منت احسان درید اسر بیسانی  
کند افغان چو مجروحی که زخمش آب بردارد

## ۴۴ - میرزا داود

از اکابر سادات عالی درجات خلفه میرزا عبداللّه مستوفی مرقوفانست •  
بجلالت شان معروف و دقتی فاضل و کمالات موصوف • بمنصب رفیع  
نویست روضه رسوبه علی مشرفها افضل الصلوات و التحیه و بمصاهرت  
دردمان صنویه مشرف و مه زگر دیده بر جلالت شان و عظمت وقار  
آن عالی مقدار افزود • در شعر دستگامی وسیع و رتبه منبع داشت از هر  
نوع اشعار بسیار دارد و این خاکسار صداقت و مودت صمیمی می  
ورزید و در سته ناک و نشین و مائه بدالف در اصفهان بچنت جاودان  
خرامید • این ابیات از جمله شعار لطافت آثار آن بلاغت شعار است •

## نظم

روشنی از خویش میبشد دل پر نور را  
شمله شمع از رگ سنگ است کوه طور را

## وله

خاکسار پهای ما اطروه او چی دادنشوق آسمان ماند زیر افتد اگر دیوار ما

## وله

چم گل کاسه درویره بلبل گردد بچمن آرد اگر باد صابوی بر

## له

بجزء لا یتجزی کند حکیم فرار نه بیندار متکلم دهان تنگ ترا

## وله

دل منتون دنیا هرگز آسایش نمیداند ز مخمل هر که جازر دار شد بسخواب میگرد

وله

فرض از مرتبه مردمی انداخت مرا بسکه این بادگران بدسبک ساخت مرا

وله

اگر صاحب سخن کامل شود خاموش می گردد

گره چون از زبان غمچه و شد گوش میگرد

وله

ز خط پنداشتم حسنت از اول بدش میگرد

چه داستم که این لجن وار آخر پیش میگرد

۴۴. میرزا مهدی مستوفی موقوفات میرزا محمد شایع

حسینی علیه الرحمة

بکمالات صوری آراسته و فضائل اخلاق موصوف بود اگر چه

گاهی رغبت بگفتن شعر می نمود لیکن سنجیده میگفت و بسیار سخن

رس بود با راقم حروف ربط تمام داشت در سال یکم رار و یکصد و بیست

و نه در اصفهان بروصه رضوان امتثال نمود این چند بیت از آن

مرحوم بود \*

فردیات

يك كس خبر از جلوه جانا نه دارد کوبین از آن پرشد وار خانه ندارد

عشق توجه داد که دلها بچه حال است آتش خبر از سوزش پروانه ندارد

غم را چه غمست اینکه خرابست دلها سیلاب بهاری عم ویرانه ندارد

رباعی

ای در سر شوریده من شور از تو وی چشم جهان بین مرا نور از تو

مانند چراغ صبح ای جان جهان بر دیاک بگردن شده ام دور از تو

## ۴۴. میرزا محمد امین (ازل)

برادر مرحوم میرزا مهدیست اگر چه در سال کهن برادر بود  
 لیکن در فضل و حطش او فر و فرا کثر مستعدان و اختیار روزگار تفوق  
 داشت. جودت طبع و استقامت سلیقه اش بکمال و در شاعری قدود امثال  
 بود. او فرط علو همت و نفوی هرگز امثال دنیا آلوده شد و با وصف  
 تحملات سلسله عایندن خود دامن از معاشرت و مشاکلت آنها کشیده  
 بوضع گوشه نشینان معاش مینمود و در الفت و وداد با این داعی اهل  
 سداق پدایه اتحاد رسیده بود تا در سال هرات و یکصد و سی و پنج هجری  
 اعلیٰ اتصال جنت اعلیٰ الله مفعله این دزر عرز از اشعار آن و الا کمر است.

## نظم

شبندم از زبان شمع و روشن گشت بر من هم  
 که يك شب اختلاط خلق جان نگدارد و تن هم

## وله

از هجر در دای آیه عم جاودان نشست  
 یکدم برای خاطر ها می توان نشست  
 چون تر پسا بوادی بسجاری گنجد  
 در خانه تا بچند توان چون کمان نشست

## وله

غمش با هر که می گویم در دل بیگانه مگرد  
 سر مهر از می پر زور این پسمانه مگرد  
 ازل الفت بدبیا از سرای آخرت دارم  
 که مفلس ز آرزوی گنج در ویرانه میگرد

## ایضا

آنچه دل در نیم آن زلف گره گیر کشید  
 توان گفت که دیوانه ز نجیر کشید  
 گر خرابم کسی ای عشق چند کن باری  
 که بسایند دگر ممت تعمیر کشید  
 دل اسیر نگارش از عدم آمد بوجود  
 چون شکاری که مصور بسر تیر کشید  
 شب که در نرم حدیث رخ گلرنگ تو بود  
 می تو است گلاب از گل تصویر کشید  
 دل ز چنگ مژه آن خال سیه فام گرفت  
 دانه را هور زور از دهن شیر کشید  
 بود معلوم ز آغاز که بی درها ناست  
 درد ماکسی زد و امنت تانیر کشید  
 سر خط بندگیم داد چو مجنونم کرد  
 باز در گوش مرا حلقه ز نجیر کشید  
 هر شاطی که دل از عشق جوانان اندوخت  
 انتقاهش همه از من فلک پر کشید  
 پیش شریف رسای کرم دوست ارل  
 خجالت از کوتاهی قامت نصیر کشید